مفکوره تراژدی

ترجمهٔ سپند

استادان بزرگ غم انگیز نویس دنیا چار نفراند که سه نفر ایشان یونانی میباشند. امتیاز و برتری واضح یونانیان هم درهمین آثار غم انگیز تبارز کرده است. آن سه نفر ممتاز، باستثنای شکسپیر عبارتنداز: آشیل، سوفوکل و اوروپید[1]. در اقلیم هنر، تراژدی کمالی است که خاصهٔ یونانی بدان رسیده واوست که نخستین بار آنرا احساس نموده وبمعراجش رسانده است. این نکته رانه باین جهة گفتیم که هنرمندان بزرگ یونانی در آن زمینه کار کرده اند وآثار غم انگیز نوشته اند بلکه اهتمام باین نوع فعالیت شامل حال همه مردم بوده است و تراژدی چنگی بدل ایشان نیز میزد. توده از تراژدی بقدری متحظ ومتلذذ میگردید که هر گاه نمایش داده میشد تاسی هزار نفر جدی و هنر دوست بتماشا میشتافتند. نبوغ یونانی در باره تراژدی ازین درجه هنوزهم عمیقتر بود، چه عمق نظر او در بن موضوع مکاشفه یی بود که از صاحبنظرش منشاء گرفته بود.

یونانیان جهان را نه فقط روشن و آشکار میدیدند بلکه در عین زمان آنرا فشنگ ودل انگیز میدانستند با این حال ایشان آثار یرا خلق کردند که علامت فارقهٔ آن از سایر آثار هنری، عدم تنازع بود و نقشی از سکوت و آرامش بر جبین آن خوانده میشد. این خصوصیت مختص با یشان بوده است. پیداست که مقامی هست که در آنجا زیبایی حقیقت، حقیقت زیبایی است. وظیفه هنرمند

---

(۱) شاعر معروف یونانی که در روز تولدش یونانیان در دهانهٔ دریای بوریپو، برایرانیان ظفر یافتند. او که در ابتداء رقیب سوفوکل بوده سپس دشمنش گردید. این شاعر معروف باوصف اینکه از زنها بدمیبرد دومرتبه ازدواج نمود (ازافادات جناب محترم نبی کهزاد)

است که‌مارا در آن‌مقام‌رهنمایی کنند وسر اسیمگیها ودشواریهای زندگی رادر پرتواشعهٔ که‌فی‌الواقع برای‌این منظور مناسب ولی‌نظر بنورستمر کز عقاید دینی کمقوت تراست، روشن وسهل سازد، وباقدرت سحر انگیزی که در نفس خود دارد انسان را قناعت دهدو او را درباره‌شی‌یی‌مجمل و غیر قطعی، اما بسیار پر معنی، صاحب بینش‌و بصیرت‌سازد. این نکته درحق‌همه شاعران بزرگ صادق است لیکن‌صدق آن، بیشتر از دیگران،شامل حال هنرمندان تراژیك‌میباشد، باین‌دلیل که‌طبع‌شعرایشان بامعمای ناگشودنی‌یی رو بـرو میشود که تعبیرپذیر نیست (۱).

تراژدی ابداع ذوق و قریحهٔ یونانی است زیرا فکر او میتوانست آزادانه جولان کند. دربارهٔزندگی‌وآنچه‌انسانرااحاطه کرده‌دقیق‌میشد. هرچه بیشتر دقیق‌میشددرمییافت که بشررابدی وزیان بمحاصره کشیده واین بدی‌وزیان‌ازطبیعت اشیامنشاء دارد. سپس روزی بشاعرالقاء شد تا درپرتو این‌درد بیدرمانی که‌دردنیاسرایت کرده‌حقیقت‌زندگی‌انسان‌رامشاهده کند. بدینصورت نخستین تراژدی بوجود آمد. نویسنده اثری معروف درین موضوع مینویسد «تراژدی‌مولودیست که‌از تلاقی طبع‌شعر و تحقیقات شاعر در اشیا پیدامیشود.» این گفته را مفید نموده باید افزود: یونان‌قدیم، که قهرمانان خداوار ونیمه خدایان آن، در دشتهای پربادوطوفانی‌ترای درنبردبودند، بامحیط غنایی خود، که در آن هرشی‌عادی‌تماسی بازیبایی داشت وبا این حال میدان ابداع‌شعرخیلی‌وسیع مینمود، آری یونان قدیم چنین سرزمینی بود. در نتیجهٔ آن دوره جدیدی که‌بزیبایی سرود وافسانه‌قانع نبود و درحقیقت دوره‌یی که آنرا باید عصرتلاش در راه دانستن گفت طلوع نمود، بدینصورت‌اولین‌تراژدی‌ظاهر

---

(۱) یادآوردابن بیت حافظ است که گوید:

حیات ما معمایی است حافظ که تعبیرش‌فسون است‌وفسانه

شد .مظهر آن نخستین نویسندهٔ تراژدی آشیل،شاعر گرانقدری که بایین مقدس قد یمیان قناعت نداشت وروح اوپذیرای حقیقت تحمل ناپذیر جدید بو د، میباشد.قلمرو تراژدی ازمتصرفات شا عران است و همین هایند که «بر قله های نور خورشید راه برده واز بدآهنگیهای زندگی نغمه‌موزونی ساز کرد ه اند» . کسی جز شاعر نمیتواندتراژدی بنویسد زیرا تراژ دی جز دردی نیست که‌بکمک کیمیای طبع وقاد شاعرشکل علووعظمت اختیار کرده است. پس درصورتیکه شعر دانشی حقیقی باشد وشا عر آن رو شنبین وبزرگ‌رهنما یان امین‌رهروان باشنداین‌تغییرشکل‌دادن درد بعلوو عظمت خواه مخو اه ازآلو د گیهاومفاسدجلو گیری خـواهـد کـرد.

باید گفت‌در ین‌مقام‌غم‌واندوه برفعت‌وعلوتبدیل‌میشود وممکن‌است گفت این‌علو ورفعت‌متصدی‌وعهده‌دار آن‌میگردد. با این‌حال‌چنین‌مینماید که‌تراژدی موضوع عجیبی‌است وراستی که‌عجیبتر ازان چیزی‌نیست. تراژدی‌نمایشی ازدردوسوزاست که بکام‌جان چون‌شهد گوارو دلپسند میگردد. سوزودرد هرقدربزرگ‌وبزرگتر تمثیل‌شده باشدوحادثات هراندازه که‌خطرناك باشد بهمان پیمانه برلذت‌مان‌میفزاید. حوادث هولانگیز زندگی همانهاست که تراژدی نویسان انتخاب مینمایند،آثاراین گروه بینشی اعطاءمینماید که‌مارا درمنتهای شوروهیجان سروروشادمانی متنقل میسازد.حسن تراژدی دربنست که برای انسان مجال تعجب وتحیر میبخشد،واین نکته‌یی است کـه‌مانندبیما یگان که میگفتند رومن ها برای جنگاندن انسان باحیوان درنده بی‌روز تعطیل میـگرفتند، ازان‌چشم نباید پوشیـد . آنچه این گـروه بیان میـکنند موضوعیست که‌حتی‌امروز، انسان‌متمدن‌را ازسبع صفتان وموجودات درنده متنفر میسازد.با اینهمه‌ماهنوز کـوچـکترین گـامی‌در راه توضیح کردن رمز لذت تراژدی پیش نینداخته‌ایم،تازه این موضوع هیچگونه رابطه‌یی باسبعیت،درندگی وخون آشامی ندارد.

تأمل برطرز استعمال کلمات تراژدی و تراژیك، درمکالمات روزانه موضوع را روشن خواهد ساخت. ازینرو بان میپردازیم: درد، الم ومصیبت، هرسه بذات خود، همواره حاکی از افسردگی، خمود وجمود واز ورطهٔ مخوف آلام طاقت فرسا و مصایب جانکاه میباشد ولی، مادامیکه از تراژدی سخن درمیان است دیگر موضوع استعاره ومجاز تغییرمییابد. میخواهیم جز بر قلل تراژیك اوج نگیریم. قلل تراژیك یعنی مقامی که منتهی بعین حسن تأثر میشود نه تراژدی. ومعراج تراژدی پیوسته چنین حالی دارد. الفاظ چیز بسیطی نیست. الفاظ، درین دوره یی که ما ازان بحث میکنیم باحقایق بحیث فوسیل شعر و بنابران هریك سمبول فکر خلاقی خوانده میشد. فلسفهٔ طبیعت انسانی، کلیةً درزبان او مضمر است. این نکته که فطرت بشر بین درد تراژیك وسایر دردها تفاوتی احساس کرده قابل تأمل است. این تفاوت نه فقط از لحاظ کمیت آنست بلکه ازجهة کیفت و نوعیت آن نیز میباشد. در تراژدی امتیازی هست که آنرا فوراً از سایر مصایب متمایز میسازد. این تفاوت بقدری آنی و فوری صورت میگیرد که در محاورات عادی خود هم گواه آن میباشیم.

همه کسانی که توجه ایشان باین تناقض ومغایرت لذت بردن از مجرای درد والم معطوف بوده است وجود چنین شاهدصادقی را که بان مفطورانند، تصدیق میکنند. وعده یی از نوابغ دنیا وابستگی خودرا درین معنی اظهار کرده اند. ایشان میگویند: لذت تراژیك در رتبهٔ که از خودش تجاوز نمیکند قرار دارد. ارسطو آنرا «رحم وترس وخشیجان آمیزی که موجب تطهیر و تنزیه نفس آدمی میشود» خواند. هیگل آنرا مرادف «آشتی دهی» خواند وما آنرا ببد آهنگی مؤقتی زندگی که بخوش آهنگی وانسجام ابدی تبدیل شود، تعبیر مینمایم. شوپنهاور فیلسوف معروف آنرا «اجابت» خوانند.

و ا ی ـ ن هما ن حالت فکـ ـری انسان است که گوید «مستجاب شدی».
نیچه راجع بان گفت: «ثبات و پایداری اراده برای زندگانی کردن در برابر مرگ وهنگامیکه چنین ثباتی هست لذت پایان ناپذیری آن نیز موجود باشد.»

ترس، رحم، آشتی دهی وعلو، همه عناصری اند کـ ـه لذت تراژیك از آنها مرکـ ـب است. چنانـ ـکه اگـ ـر نمایشنامه یی از ین عناصر چاشنی نیافته باشد آنرا از سبك تراژدی نمیتوان گفت و از ینست کـ ـه دانشمندان همه باموافقت منطق بشری گویند که تراژدی ماورای بدآهنگی وناهنجاری دردوالم است. پس باید دانست که عنصر اساسی تراژدی چیست و آن انگیزه یی که نمایشنامه رامحکوم بسراغ کردن این عواطف میسازد کدام است؟ فقط هیگل بتوضیح این سؤالات پرداخته، جا ییکه درعبارت معروف خود گوید: «تنها چیزی که نماینده کوشش روحی انسان است مطالب تراژیك است و صرف همین موضوع است که حس ترحم را درما بیدار میکند». لیکن طوریکه منتقدین این مطلب اشاره کرده اند، او بدینصورت تراژدی آلام بیگناهانرا ازان زمره خارج میکند. بعبارت دیگر تعریفی است که شامل مرگ «کوردیلیا» نخواهد بود.

فی الحقیقت آلام بیگناهان که مستلزم طبقه بندیهای بکلی جدا گانه یی است، باید جدا گانه موضوع بحث قرار داده شود. دریکی از تراژدی های معروف بنام پرومتیوس، اثر آشیل، باز یگر اساسی، مستمندی بیگناه میباشد، لیکن در نظر باید داشت که، جزین را بطهٔ نمایشی محض، بین آن متمردی که خداوهمه قوای طبیعت را بمبارزه میخواهد و کوردیلیای قشنگ و محبوب، هیچگونه قرابتی وجود ندارد. تعریف جامع تراژدی آنست که احاطه کنندهٔ همه حالات گوناگونی باشد که در جنبه های مختلف زندگی وفکری، بصورت بارز واقع میشود. تراژدی باید

اضد ادی رااز قبیل انتیگون(۱)،دختری باجرأتی که برای دفن کر دن جسد برادرش بسراغ مر گ خود میرودومکبث،دیوانهٔ جاه طلبی که پادشاه ومهمان خود را کشت،شامل باشد .ا ین دونمایشنامه که ظا هراً از هم بکلی اختلاف دارند،همان یك عکس العمل را تولید میکنند، ز یرا لذت تراژ یك از هردوی آن ، باشدت هرچه تمامتر،تبارزمی نماید.اینها وجه اشترا کی دارنـد و لی فیلسو فا ن از ما هیت آن وجه اشتر اك بماچیزی نمیگویند. علاقهٔ شان بیشتر باین نکتهاست که کدام ترا ژدی ما را وادار باحساس میکند، نه با این موضوع که تراژدی محصول چیست.

در تاریخ ادبیات صرف دو دورهٔ بزر گ تراژدی را می‌شنا سیم کـه نخستین درآتن پر یکلیز ود ومی درعهد الیزابت ا نگلستان بود. و جوه مشترك این دودوره، که باوجودخلای‌دوهزاروچند سال همان یك روش را اختیار نمود ،ممکن است ،ماراشمه‌یی از خو اص تراژدی آ گاه کنند ، زیرا این دو دوره که از ظلمت تنگ نظری بد ور بود ، هـر یك ،دورهٔ تجلیل زند گی وعصر امکا نات فراوان بشمارمیرفت. آ نانی که‌در (ماراتون) و(سالا میز) فتح نصیب شا ن شد و کسانیکه در اسپا نیه جنگید ند وشا هد غرق شدن «آرمدهٔ بزر گ» بودند، گردنهای خود را با فتخا ر بلند تر

---

(۱) انتیگون از منظومه های سوفو معروف کل‌یو نانی است. انتیگو ن دختریست که برادرش بجرم گناه بسیار زشتی که نسبت بکشور خـو یش مر تکب شده بقتل ر سیده است وکرئون فرمانروای شهرتب تدفین جنازهٔ ویرا موافق مرا سم مذهبی بسزای گناه وی ممنوع کرده.انتیگون باآ گـاهی‌بعاقبت کار کوشش می‌کند که برادر را بر خلاف حکم صریح فرمانروای شهر بروفق آئین مذهبی دفن‌نماید ولی گرفتارآمده و بسزای نافرمانی بطابق قانون شهرتب‌محکوم باعدام میشود. انتیگون درپیشگاه دادستا نان شهر دا وری آورده ذمهٔ خویش را ازین گناه بروفق قانون وجدان (که جسد مرده از حسا ب نیك وبد خارج است) که اطاعتش برهمه کس واجب است بری می خواهد .

بعقیدهٔ هیگل درین جاحق بهردو جانب است یعنی انتیگون از نظرحق آزادی و جدان افراد وکرئون از نظر حق‌حاکمیت اجتماع. درنتیجهٔ این معارضه رنج ومحن هردو جانب به وجود می‌آید وترا ژدی‌تولید شود. «سخن‌سنجی»

میگرفتند. دنیا در آن هنگام شگفت انگیز و بشر زیبا ودوستداشتنی بود. زندگی در شور و هیجان و تهلکه سپری می‌شد. از همه بالاتر لذت شدید هیرویزم دلهای مردم را بشور انداخته بود. با این حال آیا توان گفت مواد تراژدی فراهم نبود؟ لیکن بیاد باید داشت که انسان در حال هیجان و تهلکه باید احساس غم واندوه کند ویا ازآن وضع لذت گیرد، بعبارت دیگر شخص در چنین احوال، از لحاظ بروز احساسات لذت وغم آزاد نیست. آن حالت فکری که در زندگی تراژیك احساس میکند در قطب مخالف خود کمیك ویا خنده انگیز احساس نمینماید، زیرا درقطب مخالف منظرهٔ تراژیك زندگی، منظره پستی ودنائت زندگی قرار دارد. شرط اساسی تراژدی آنست که عاری از عظمت ووقار نباشدو از طفات فرومایگی، لئامت و نومیدی مال انگیز مبری باشد. برای مثال باید گفت گورکی در قطب مخالف آن واقع است، جاییکه در یکی از آثار خود گوید: «بگذار تراژدی آرایش شده ومزین گاهی باجناز مپوش اشرافی خودتندو بنیانکن بیاید.» سایر شاعران شاید درجستجوی اهمیت زندگی باشند ولی شاعران تراژیك ازین کار گریزی ندارند. اشیاهی که بصورت شگفت انگیزی عمومیت دارد اینست که اهمیتی را که برای مطالب تراژیك قایل اند، بنحوی از انحاء مربوط بوضع نمایشی و تظاهرات وخوشگذرانی و عیاشی است که این شعبده بازی باستانی در زیر نقاب دیگری انجام داده میشود. پیداست که این صفات از آثار تراژیك بدور است، زیرا آنچه باحوادث سطحی زندگی تعلق دارد کمدی است وتراژدی اصلاً با آنچه که قشری وسطحی باشد تماس پیدا نمیکند.

تراژدی پیوند ناگسستنی با وقاروحیثیت واقعی زندگی انسان داردو پیوسته در تلاش مفاهیمی است که مقام و ارزش انسان را بالا میبرد. اثر یکه دارای این صفت نیست تراژدی نمی باشد. جواب این سؤال که

(بقیه در صفحه ۶۱)

مفکورهٔ تراژدی

(بقیه صفحه۵۰)

تراژدی حاصل چه چیزیست بیشك جواب این سؤال نیز است که اهمیت حقیقی وضروری زندگی در کجا نهفته است. زیرا همین اهمیت حقیقی زندگی است که وقار انسانیت مربوط آن است.

استادان تراژیك نویس درین موضوع بصراحت حرف‌می‌زنند. برعلاوه آثار تراژیك عالی، این سؤال را خود بخود حل مینماید.

هرکس در حدود توانایی خود غمگین می شود. گذشته از ان مقام انسان والاتر ازحیثیت طیور است. درینصورت مادامیکه انسان توانایی پذیرفتن اندوه بیشتری را داشته باشد وهرچه بیشتر بتواند تحمل در دو اندوه کند مقام والای او در دنیا محرز خواهد شد. شکی نیست که عنصر اساسی تراژدی غم واندوه است ویا بهتر بگوییم جنون تراژدی با غم واندوه توام می باشد.

ولی باید خوب بخاطرسپرد که غم واندوه انواع دارد و تراژدی جز بایکنوع آن کاری ندارد. عالی ترین درجهٔ اندوهان ما از همدیگر تفاوت دارد.. همه‌درقبول دردو الم یکسان خلق نشده ایم. از هر چیز دیگری‌درقوهٔ احساس خوداز همقطاران متمایزیم. بعضی ازین حیث درمقامی بالاتروبرخی‌دررتبه‌یی پایینترقراردارد. وقار هر زندگی متعلق بهمان درجهٔ ظرفیت‌واستعداد قبول‌درد آنست عظمت ووقاری بالاترازعظمت ووقارروحی که معروض بغم‌واندوه شده باشد، نیست.

تراژدی همچون سلطانی‌است که برسریرسلطنت جلوس فرموده و در بارگاه اوصرف آنانی اجازهٔ ورود دارند که باین یگانه ارستوکرات

حقیقی، بادلی پرشور، علاقه‌دارند. یکی ازعناصر اساسی وضروری تراژدی روحی است که دارای قوهٔ احساسی قوی باشد.

از تاریخ روم حکایتی بما رسیده مبنی بر اینکه دختر هفت‌ساله‌یی بجرم اینکه پدرش مرتکب قتل بود، محکوم باعدام گردید. اوهنگامیکه‌از ازدحام‌عبور میکرد مردم از همدیگر میپرسیدند که او چه گناهی کرده؟ هرآینه اگر باومیفهماندند گناه نمیکرد ....

البته پیداست که‌این حادثه باعث‌شکست قلب میگردد ولی تراژدی نیست و نوعی انگیزهٔ تأثر است، زیرادراین حادثه مقام‌شامخی نیست که‌روح دران آشیان گیرد وصرف گودالی است تنگ وتاریک باضافهٔ‌مشتی‌اشک که‌در فراق ریخته شده. غمهای ناشایسته بذات خود تراژیک نمیباشد همچنانکه مرگ بخودی‌خود، اگرچه مرگ زیبا صنمی، تازه‌جوانی، نازنینی یامعشوقی باشد، تراژیک نیست. احساس اندوه مرگی نظیر احساس اندوهی که ماکبت‌ازمرگ میکند تراژیک‌است. مرگی که‌احساس آن مانند احساس لیر در مورد مرگ کور دیلیا باشد تراژیک است. مرگ اوفیلیاتراژیک نیست زیرا در ماهیت اوتغییری رخ نداد (۱).

تصادم قوانین‌اجتماعی ووجدانی چیزی نیست که تراژدی‌انتیگون‌را بار آورده‌باشد، بلکه این روح زخم خورده انتیگون است که آن تراژدی، باعظمت رابوجود آورد. عجلهٔ ها ملت برای قتل عمویش تراژیک نیست بلکه آنچه درین‌حادثه غم انگیزوتراژیک است آن‌غلیانی است که‌درین حادثه احساس نمود. خلاصه اندوه وغم‌روحی حساس‌وفوق‌العاده‌احساس را تراژدی‌میتوان گفت‌وبس.

نتیجه این‌میشود که تراژدی بامشخصات‌فی‌ما بین‌رئالیسم‌و رومانتیسم‌هیچگونه

---

(۱) درتراژدی هملت اثرمعروف شکسپیر (اوفلیا) نام‌دختر(پولونیوس) پیرودلدادهٔ‌هملت است. هملت‌پولونیوس‌راکه دریشت پرده ای پنهان‌شده بود بجای‌پادشاه(که‌عموو قاتل‌پدرش بود) میکشد. اوفلیا همینکه محبوب راقاتل‌پدر میبیندازفرط اندوه‌ونومیدی دیوانه میشود پس‌ازانکه گلهاچنداز کرانهٔ‌رودمیچیند خودرادرآب‌می‌افکندوغرق‌میکند. «مکتبهای‌ادبی ۲۰۲»

علاقه‌یی ندارد ولی عکس آن همواره برقرار بوده است. یونانیان موضوعات خودرا از تاریخ و افسانه‌ها انتخاب مینمودند. و این کاررا برای آن میکردند که قدیم را از جدید، یعنی از زندگی واقعی، که حاوی مطالب عالی تراژدی نیست، مصون نگهدارند. نویسندگان اخیر موضوع تراژدی، رئالیسم را «عامل بربادی تراژدی» میخوانند. اما این گفته درست نیست، زیرا اگر حقیقته رئالیسم با مور طبعی وعادی وابستگی داشته باشد در اصورت تراژدی موضوعی غیر قابل قبول تلقی خواهد شد. زیرا روحی که توانایی بروز احساسات وشور ومستی پر زوری را دارا است، روحی طبیعی وعادی نمیباشد. لیکن اگر قبول کنیم که رئالیسم باموضوعات غیر بشری بیگانه است پس تراژدی مقام وحیثیت خودرا ازدست نمیدهد. زیرا امور غیرعادی بقدری حقیقی است که امور عادی. هنگامیکه (بازیگران هنری شهر ماسکو) نمایش (برادران کارامازوف) را برگذار میکردند مرد کوچک مزخرفی، با لباس‌های فرسوده، گریان وزاری کنان بالای صحنه ظاهر شد. این وضع خود، کوشش بلیغی بود برای ترك گفتن شکل باستانی وعنعنوی تراژدی، ولی با آنهم آثار غم واندوه را در نفس او میشد دید. غم واندوهی که از بیرایه های نمایش ولی مناسب او خوانده میشد وحاکی از ضجه‌ی آکنده بدرد والمی بود که قلب زخمی و ناتوان او تحمل قبول آنرا نداشت. بسیاره مشکل است نمایش اندوه بارتری را با واقعیتی بهتر ازان پیدا کنیم. معهذا هنگامیکه آن نمایش را تماشا کنیم در قبال این تماشا نسبت بشخصی که بوسیلهٔ غم و اندوه منزلتی و عظمتی یافته احساس رحم وترس مینمائیم. نمایشنامه‌های (ابسن) هیچیك تراژدی نیست، هرگاه او رئالیست باشد با نبا شد. بسیار ممکن است که رئالسم دوره یی رومانتیسم دورهٔ دیگر قرار گیرد.

نویسندگان فرانسوی وروسی داستانهای بسیار مهم رئالیستی نوشته اند. هنگامیکه اثریکی از استادان شهیر فرانسه را مطالعه کنیم گوئی سراپا یمان

را نومیدی فرامیگیرد، بشر حقیر، فروم به رتأسف آور بنظر میخورد. ولی هر گاه داستا نی روسی را مطالعه کنیم در دماغ ما مفکورهٔ کاملاً جدا گانه یی پیدا میشود. درست است که بستی وفرومایگی که در نفس انسان همچون حیوا ن درنده یی تلقی میشود در ائر روسی بقدر فرانسوی موجود است، ولی حاصل آن در نفس ما تأسف و نومیدی نیست. بلکه احساس رحم و تعجب د ر مقا بل بشریت است که میتواند بار اینهمه غم وانده را بردارد.

نو یسنده روسی زند گی را بهمین رو ش میبیند، زیرا نبوغ او بیش ا ز هر چیزی در طبع شاعر یش نهفته است، درحالیکه فرانسوی چنین وضعی ند ا ر د. هر گاه از یونانیان آثار تراژدی برجای نمیماند ارعالیترین درجه نبوغ ایشان آ گاه نمیشدیم. سه نفر شاعر یکه توانا یی شناوری در اعماق اندو هان بشری را داشتند این قدرت را نیز دارا بودند که آن اندو ها ن را تشخیص و تمییز کنند وبشکل تراژدی ظا هر سازند. ایشا ن گفتند که رمز بد ی، بصیر ت و بینش را ا ز انسان سلب میکند، درحالیکه غم اورا عر وج میدهد. در آثار غم ا نگیز، انسانان کم از کم برای لحظه یی، توانا یی درک معا نو یی را پیدا مینما یند که خارج از قدرت د رکاوت ایشا ن ا ست

چرا مر گ اشخاص معمولی بقدری رو حکش ومذلت بار ا ست که ما ا ز آن رو گردان میشویم، ما دا میکه مر گ قهر ما نان هموار ه مر گ غما نگیز و تر ا ژ یکی است که زند گی را برای ما پر از روح وجاذبه و کشش میسازد. جواب این سؤال، معمای «لذت تراژیك» راحل میکند. وا لتر سکات درجا یی گـفته است که «مگذار بشنوم که خون مرد دلیری بیهوده برزمین ریخته» زیرا مر گ چنین کسان، بمنزلهٔ نامه مبارزطلبی آمرا نه است که برای دوره های ما بعد صادر شده باشد.» بنابران توان گفت پایان تراژوی ما را بمبا رزه دعوت مینما ید. ارواح معظم ومبتلا باندوه ومر گ حا کی از اندوه و مر گ، است و بوسیله آن مشام ما ا ز حقیقـت نها یی تر و عمیق تری متحسس میشود کـه از ز ند گی عا د ی در ک نمیتوانیم کرد. «پایان»